

عکس ۲۰۰ تن از افرادی که با فریب و نیرنگ زوج رجوی به اشرف کشاندند

یدک کشیدن نام رهبر یا رئیس جمهور مقاومت کجا؟، و اعمال نامشروع و ناپاکارانه با جوانان میهن جهت مطامع مالی و نمایش نیرو و کسب قدرت کجا؟.

سزاوار ما، نسل دهه ۶۰، و طوقیان سریدار ۶۷ و نسل آبی سرای اینک و امروز نبود نیست، دست یازیدن به چنین تبهکاری و زدالتی و ازسوی دیگر حسیض و ذلالت و خواری.



جوانان طعمه قاچاق انسان با فریب و عده کار، پول، کیس پناهندگی اروپا و زن و خوشگذرانی... درحال سوگند مجاهدی در برابر رجوی- مریم نیز در پشت صحنه نشسته است

عکسهای دسته جمعی از قربانیان قاچاق انسان درحال سوگند خوردن:



صف افرادی که در سال ۷۹ بوسیله قاچاق انسان و فریبکاری... به اشرف کشانده شده اند و در حضور رجوی باید سوگند مجاهدی؟ بخورند و با نعره فریاد بزنند: «حاضر، حاضر، حاضر»

قسمتی از کتاب: «حقیقت مانا - گزارشی به سه نسل - خطاب به رجوی»

فصل دوم: تشکیلات

بخش یازدهم: دروغ و دغل رجوی در یک سخنرانی (۱۲ آبان سال ۱۳۹۳)

داستان دردناک یکی از قربانیان قاچاق انسان

دروغ و دغل در تشکیلات سازمان مجاهدین را بهیچوجه نمی توان تنها بعنوان یک پدیده یا عارضه نام برد. بدلیل شناخت و کار تحقیقاتی درباره سازمان و مناسباتش با اعضا و کادرها، در این ۳ سال از تمام کسانی که در آلبانی از سازمان جدا می شدند؛ سوال می کردم: اصلی ترین مشکل و علت جدا شدن از سازمان چه بود؟؛ چه چیزی بیشتر در مناسبات و تشکیلات سازمان آزردهنده بود؟. بلا استثنا تمام کسانی که از سازمان جدا شده اند؛

حجم دروغ در تشکیلات را با تأکید و بیزاراری از چنین عملی، بعنوان اصلی ترین عامل جدا شدنشان عنوان می کردند! (و به حالتشان نگاه می کردم تا عمق این نفرت و چندی از دروغ و دغل ها را حس کنم- هیچ زبانی قوی تر از چشمان آدمی نیست). با ورنمی کردم که همه انگشت بگذارند روی همین نقطه و همین مسئله را در سازمانی که سرلوحه مکتبش «فدا و صداقت» بود! و این شعار در سال های ۸-۱۳۶۷ تابلو دیوارها شده بود. فکر می کردم عده ای در تشکیلات هستند که هنوز حجم دروغ و دغل های سازمان و تشکیلات و مسئولین را به اندازه کافی نمی فهمند که چه ابعدی دارد؛ و چه سناریو سازیهای کثیفی برای هر عمل و هر برخورد و پیشبرد هر کاری را بکار می گیرند. هیچکس فکر نمی کرد به نقطه ای برسیم در چنین سازمان و تشکیلاتی و رهبری آن که می گوید: «سرلوحه مکتب ما فدا و صداقت است»، تنها و تنها دروغ تنفس بکنیم؛ و مجبور شویم به اجبار دروغ باور بکنیم، و دروغها را طبق آموزش و خواست و فرمان مسئولین و در رأس همه مریم رجوی، اثبات هم بکنیم؟ یعنی باید دهها فاکت بنویسیم و بگویم تا اثبات کنیم که حرفهای آنها درست بوده و ما اشتباه می کردیم. این کشنده ترین سمی است که در فضای تشکیلاتی و رابطه سازمان با اعضا و کادرها وجود دارد. وقتی درون تشکیلات هم نمونه همین دروغها را یا بصورت صریح و یا تلویحی و با اشارات به دیگر افراد تشکیلات می گفتیم! طرف صحبت من، زبان بکام می گرفت و سکوت می کرد! (بدلیل ترس چیزی نمی گفت، اما سکوتش، عمق این مسئله را در درونش نشان می داد و این منفی ترین علائم برای کادرها و اعضای است که با رهبری عقیدتی پیمان خون و نفس دارند! اولین کسی که همه پیمانها را شکست، ارزشها را نابود کرد... رجوی بود. و مریم رجوی چاقویی در دست رجوی بود تا همه ارزشها را زیر پای مطامع و منافع حقیر و عقده های جنون آمیز رهبری رجوی سرببرد.

یک نمونه از دروغ و دغل های رجوی، در نشست اتمام حجت ۱۲ آبان سال ۱۳۹۳

محمد رضا ویژه در دره عضو که برای رفتن به کشور فنلاند در لیست ۱۳/۸/۱۹۳ اعدام به آلبانی بود، در نشست اتمام حجت رجوی ۱۲ آبان ۹۳ در مقر خودشان پشت میکروفون رفت تا آنچه مسئولین بر سر او آورده و از خاطرش بیرون نمی رفت را، در حد اشاره بگوید. این نشست بصورت کال کنفرانس عمومی در همه مقرها پخش میشد. محمد رضا ویژه به رجوی گفت: «از برخورد مسئولین راضی نیستم و با من در این مدت رفتار خوبی نداشتند و به این دلیل آمد پشت میکروفون تا حضوری به شما بگویم. اگر این حرف نمی زدم، در ذهنم باقی می ماند.» بعد از پایان حرف های او، رجوی با اشاره به محمد رضا گفت: «ضعف و خصلت ها غیر تشکیلاتی و عادی گری و فردیت (خصلت های زنده) محمد رضا زیاد بود.» و از سختی و دشواریهای مبارزه، و بودن و ماندن در چنین تشکیلاتی سخن گفت و با طعنه و تمسخر تأکید کرد که: «او هرگز در تشکیلات حل نشد و مناسبات و رفتارهای جامعه عادی را حفظ کرد... مسئولین هم خیلی روی او انرژی گذاشتند، اما اثری در او نکرد.» رجوی در پایان با اشاره محمد رضا و ماندن در سازمان و مبارزه با تمسخر او گفت: «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکله...» و اینطور توی سرش زد که: «آقا، محمد رضا ویژه» قبلاً انتخاب کرده و اینک چنین حرفهایی می زند.»

همگی ما سخنان رجوی را باور کردیم. همیشه باور می کردیم! حتی خود من که کاملاً اشراف داشتم که هر تهمت به افراد می زند و... اما به حرف رجوی در این مورد شک نکردم! وقتی به آلبانی آمدم بعداً فهمیدم نفری که در اتاق ما است، همان محمد رضا ویژه در نشست رجوی است. خودش برای من تعریف می کرد:

«من در ایران معتاد بودم... (داستان دادگاه و زندان رفتن بدلیل اعتیاد در رژیم آخوندی را...)، وضعیت مالی خوبی هم نداشتم تا اینکه توسط سازمان تماس گرفته و گفتند برای کار به ترکیه بیایم و پولی هم دادند. من بعنوان دستیابی به شغل و پول به ترکیه رفتم آنجا خانمی از سازمان گفت: «اینجا کار نیست باید بروی عراق و آنجا کار کنی.» من گفتم قرار ما عراق نبود؟! عراق در جنگ با ایران است و... اگر بروم عراق، برای خودم و خانواده ام بد می شود. و خواستم برگردم ایران!، آن خانم گفت: «دیگر نمی توانی برگردی ایران!، چون اگر برگردی رژیم تو را دستگیر می کند. چون ما سازمان مجاهدین هستیم. و تا اینجا هم هزینه تورا پرداخته ایم و رژیم می داند، از ما پول گرفته ای!..» آن موقع (در ایران) تعجب کردم که سازمان مجاهدین چیست؟! اولین باری که از معلم کتک خوردم، نام «منافقین» را آنجا شنیدم. نمی دانستم منافقین به چه کسی می گفتند و... بدین شکل وقتی خطرات بازگشت به ایران را شنیدم از ترس پذیرفتم به عراق بیایم و با شرایطی که آن خانم می گوید: «صبح تا ظهر کار و بعد از ظهر تاشب آزاد است که به زندگی شخصی اش برسید. و بعد از چند ماه اگر خواستی آنجا (اشراف) بمانی می تواند بروی.» من چون راه به عقب نداشتم بدلیل دستگیری و همچنین فقر مالی، پذیرفتم. از قضا در اولین روز ورود به عراق، ما را با لباس ارتش از ادیبخش به نشست رهبری در اشراف آوردند و مراسم سوگند کاندیدهای عضو در حضور رجوی در جریان بود. همانشب در نشست قسمت پذیرش، پشت میکروفون رفتم و گفتم: «من برای جنگیدن در ارتش نیامده ام!، من برای چند ماه کار اینجا آمده ام و بعد از مدتی به ایران خواهم رفت!..» هنوز جمله ام تمام نشده، از همان افراد نشست ریختند سر من... کثافت بی شرف... می خواهی بروی پاسدار بشوی، و وزارت اطلاعاتی و... فحاشی ها و تهدیدها ادامه داشت... من خیلی ترسیدم... جا خورده و خودم را باخته بودم. با خودم گفتم: «نکنه اینجا منو بکشند!... پذیرفتم که می مانم!...»



نفر سوم محمد رضا ویژه سرش را بالا گرفته و به رجوی که در بالای سن قرار نشسته است نگاه میکند. هر دو عکس متعلق به همان نشست روز اول است که محمد رضا را مستقیم در بدو ورود به عراق و اشرف در سال ۱۳۷۹ به نشست آورده بودند. مریم رجوی نیز در این نشست حضور داشت و در پشت مسعود رجوی بر روی صندلی و میز روی سن نشسته بود. مریم رجوی از همه فجایع نابکارانه ایی که بر سر این هم میهنان توسط باند قاچاق انسان بدستور رجوی آگاه است و خود نیز در توجیه مسئولین پذیرش و بویژه زنان شورای ارشد رهبری این قسمت از سازمان نشست می گذاشت.

خود من تا این زمان که هنوز چند روز است به کمپ بابر و در آلبانی آمده ایم از چنین شیوه های جذب نیرو و عضوگیری بی خبر و شوکه شده بودم و از همه مهمتر دروغ و دغلکاری رجوی در نشست اتمام حجت بود که گویی محمد رضا ویژه آگاهانه مبارزه را انتخاب کرده، اما سختی های آن را دیده و حالا بریده و زیرش عهد و پیمان خود زده؟!، تازه فهمیدم چرا رجوی گفت: «که عشق آسان نمود اول – ولی افتاد مشکل ها؟!» او به این شکل با ایزگم کردن... می خواست ما در لیبرتی متوجه چنین موضوعی نشویم. باورم نمی شد، رهبری عقیدتی چنین نقش هایی برای فریبکاری بازی کند! کدام عشق؟! بیچاره را با دوز و کلک به ترکیه و سپس به عراق کشیده اند و...، آنروز در کمپ بابر و در آلبانی، آنقدر شرمند بودم و توی سرم خورده بودم که سازمان مجاهدینی که ما می شناختیم در آغاز ۸-۵۷، اینک عضو گیریش مثل ساویمی، رهبر ضد انقلابی نیکار آگفته شده است؟! از اینکه تا بدین حد به لجن کشیده شده ایم با اینهمه خونها و با اینهمه شکنجه ها و حماسه های مقاومت در زندان و قتل عام ۶۷... مثل پرده ایی از مقابل چشمانم می گذشت. هیچگاه فکر نمی کردم انسانیت مان تا بدین حد نابکارانه فرو بریزد. گفتیم: «خوب شد که بچه ها شهید شدند و زنده نماندند تا چنین روزهایی را ببینند...، آنروز در یک خلأ عظیم به نابودی کشاندن تمام هستی مان را در وجود محمد رضا ویژه می دیدم. باورم نمی شد. چطور سر از چنین منجلابی در آوریم؟! پیش محمد رضا ویژه احساس شرم و خواری داشتم، گویی به آنها چنین خیانتی کرده ایم. دلم برای او و این ۱۴ سالی که در سازمان به اجبار و بدون انتخاب جوانیش را سپری کرد بود می سوخت. هر روز که می گذشت هر چه قبلاً در اشرف و لیبرتی از رجوی و سازمان شنیده بودیم، در آلبانی و کمپ بابر، گنداب سیاهاچاله اشرف بالامی زد.



محمد رضا ویژه در حال سوگند خوردن مجاهدی در اشرف سال ۱۳۸۹ در حضور کال کنفرانسی با رجوی و مسئول اول مجاهدین صدیقه حسینی

محمد رضا ویژه می گفت: «قراری بود دو سال پیش به فنلاند برویم! سازمان میز کمیساریا را چپ کرد. آن زمان سازمان به من می گفت: «چرا شما را به شهر های دور و سرد فنلاند می فرستند. باید شهر شما نزدیک پایتخت باشد!». و به همین دلیل دو سال اعزام را عقب انداخت. در حالیکه اگر به فنلاند می آمدیم می توانستیم همانجا در فنلاند شهرمان را عوض کنیم!»

یادم می آید رجوی در همین زمان در لیبرتی و موضوع بحث اعزامیان به فنلاند می گفت: «یکی از ما بایستد و نرود (منظورش فنلاند بود) همه ما پشت او می آییم» یکی برای همه و همه برای یکی. این شعار برگرفته از رُمان سه تفنگدار اثر الکساندر دوما نویسنده فرانسوی است. رجوی این چنین همه چیز را لوٹ می کند. او برای پیشبرد و توجیه این مورد از حبله اش؟، توسط دیالوگ با یک خانم تشکیلاتی جوان (میلیشیاها) که در اکیپ چهار نفره اعزام به فنلاند بود این بحث و خطر را برای سایرین پیش می برد. رجوی از نیروهای تشکیلاتی و مقرانش چنین سوء استفاده ایی در نشست می کرد. رجوی متخصص تئوریزه کردن و توجیه کاری خط و خطوط اش بود. اما جالب ترینش بکارگیری مزورانه «یکی برای همه و همه برای یکی» است. رجوی اینبار با سبک و مدل اروپایی در نشست با آنها پیمان می بندد که در همه مخاطرات و حوادث از همدیگر پشتیبانی

کنند. در زمان سه تفنگدار الکساندر دوما آن چهارتن با هم پیمان دوستی بستند تا در همه مهالک و مخاطرات با یکدیگر باشند. اما با این تفاوت که رجوی می خواست آنها را، در مهالک و مخاطرات لیبرتی نگهدارند؟! حرفها رجوی همیشه اینچنین با کارکردهای او ۱۸۰ درجه متضاد و متناقض بود. آنچه ما دیدیم و در آلبانی هریار و هرروز از جادشنگان شنیدیم، رجوی تنها یک شعار داشت: در مهالک و مخاطرات « همه برای یکی (رجوی) » و آن چیزی که هرگز در تشکیلات و رهبری دیده نشد « یکی برای همه » بود.

در همان کمپ بابر و در آذرماه سال ۹۳، خانم معاون وزیر کشور آلبانی یک روز پس از دیدار با مریم رجوی از فرانس به بازگشته و به مهمانی سازمان در کمپ بابر دعوت شده بود. محمدرضا ویژه و دونفر دیگر حسن ماکویی (مکی) و جاوید حق روش که از سازمان جدا شده بودند، ماهی ۵۰۰ دلار از سازمان هزینه می گرفتند و سازمان به آنها گفته بود: « شما هوادار هستید و اگر در فنلاند تظاهرات یا بسیج یا کاری داشتیم شما هم باید بیایید و شرکت کنید. » بنا به درخواست آن دونفر جدا شده دیگر، محمدرضا به سالن غذاخوری رفت تا ببیند چه کسی به کمپ آمده، یا چه خبری است؟! اما وقتی محمد رضا برگشت گفت: « یک زنی از سازمان پشت در ایستاده و از لای در به او گفته بود: « نمی توانی بیایی داخل؟! ». او را راه نداده بودند. » من بدلیل خرد شده مهره کمر و سگته مغزی به مهمانی نرفته بودم و از قصد هم در چنین مراسمی شرکت نمی کردم. از شنیدن چنین توهینی به آنها بهم ریختم. چون سالن غذا خوری عمومی کمپ است. در ثانی آنها انسان هستند. و از آنها هم تعهد گرفته اند که هوادار باشند و در فنلاند هم در پراتیک های سازمان شرکت و فعالیت کنند. چطور اجازه نمی دهند آنها وارد سالن غذا خوری شوند؟! (دقیقاً بدلیل همان ترس از نمونه شاهد قاچاق انسان و ...، و احتمال بیان چنین موضوعی از طرف محمد رضا به معاون وزیر کشور آلبانی راه نمی دادند، زیرا تا حدودی زبان انگلیسی می دانست). بعد از آنکه آنها را راه ندادند، خودم به سالن رفتم و دیدم همان پذیرایی ها و شعر و سرود خوانی های جمعی و تشکیلاتی از وصف مریم، برای خانم وزیر کشور در جریان است... و آمدم به آنها گفتم. و تأکید کردم: « به این برخوردهای تحقیر آمیز و ضد انسانی تن ندهید. مگر نمی گویند شما هوادار هستید و...، جلواتها بایستید. » اما متأسفانه سازمان با هزینه ایی که پرداخت می کند دست پیش در همه زمینه ها برای توهین و تحقیر آنها دارد.

آنها دوبرادرنانی بودند که از سازمان جدا شدند (محمد رضا ویژه و حسن ماکویی- بانام مستعار مکی). محمد رضا از قسمت استخوان پا، با تیربار کالیبر ۱۲ م در اشرف مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود و مشکل پا داشت. او در تماس با اسکایپ، ابتدا نمی خواست حقیقت را به مادر و برادرش که در تهران بودند، بگوید و برادرش از حرفهای متناقض آنها می فهمید که راست نمی گویند. یکبار محمد رضا برای دلداری دادن به مادرش می گفت: « این چهارده سال را در یک جایی گیر افتادیم. نمی توانستم باشما تماس بگیرم. این چهارده سال راضف صفر کننید) اصطلاح تشکیلاتی برای تمام شده دانستن یک امری و فراموش کردن آن) بعد از این برایتان ماهیانه ۳۰۰ دلار می فرستم و...، اگر بروم فنلاند ماهی ۲۰۰۰ یورو می فرستم... » برادرش در تهران با به سخره گرفتن تلخ و درناکی از چنین وعده هایی، در پاسخ گفت: « نمی خواهد پول برای ما بفرستی؟ وضعیت حقیقی خودتان را بگویید؟! و در این سالیان شما کجا بودید؟ »



محمد رضا ویژه مجروح بربر انکار د بر اثر شلیک « تیربار نیم سنگین کالیبر ۱۲ » در اشرف- نام کلیپ ویدئویی بر روی عکس دیده می شود. کاش فرصتی بود بنویسم چطور با فرمان رجوی همه را جلو گلوله ها می فرستادند، رجوی می گفت ما شانس آوردیم که کم شهید دادیم، من فکرمی کردم ۱۰۰۰ شهید میدهیم.

آسیب دیدگی استخوان پای محمد رضا ویژه بسیار شدید بود و در کمپ هم مشکل داشت...، او از ۱۴ سال دوران جوانی اش که بر باد رفته بود سخن می گفت. و اینکه هنوز در این سن و سال هیچ چیزی در بساط ندارد و باید هم چیز را از اول شروع کند. با آرزوهایی که دوست داشت پول بدست بیاورد و برای خواهر کوچکش در شهرری لباسهای قشنگی هدیه بفرستد. چه وعده هایی که به خواهرش نمی داد...، امیدوارم هر کجا هستند زندگی خوب و موفقی داشته باشند. ما نباید با مردم چنین کاری می کردیم. ما نباید بدلیل کسب قدرت، اینچنین دستهایمان را آلوده می ساختیم. استخوانها خرد شده ی بدن این جوانان برای ساختن کرسی قدرت نبوده و نیست. ۱۹ فروردین ۹۰ که دولت جنایتکار مالکی به اشرف حمله کرد، قابل پیشگیری بود، اما بدلیل خط و استراتژی رجوی بر ماندن در اشرف به هر قیمت، فرماندهان در صحنه می گفتند: « شلیک ها مشقی است بروید جلو » محمد رضا ویژه از آدانده و از روی اختیار انتخاب نکرده بود که در ارتش آزادی و عضو مجاهدین باشد. به گلوله دادن این انسانها کار بغایت کثیف و جنایتکارانه ای است. محمد رضا یکی از این دست قربانیانی بود که شانس آورد و مثل سایر قربانیان دیگر قاچاق انسان زنده ماند. رجوی به

خمینی جنایتکاری می گفت: « جوانان میهن را به دم توپ می دهد.» اما خود نیز انتخاب کرد که ولایت سیاه عقیدتی را چتر مجاهدین قرار دهد، و با خمینی هم رنگ و هم ذات و هم شأن و هم ریشه گشت. شعار این بود: « چو اشرف نباشد تن من مباد» خمینی هم می گفت: «حفظ نظام از اوجب واجبات است» و نظام چیزی و کسی نبود جز خودش: « اگر ۳۶ میلیون هم بگویند آری، من می گویم نه!».



حسن ماکویی - مکی (برادر ناتنی محمد رضا ویژه) در لیبرتی مکی در حال سوگند خوردن در برابر رجوی در سال ۸۹ در اشرف

برادر دیگر (حسن ماکویی- مکی)، که او باعث بدام افتادن محمدرضا شده بود و مکی نیز شنوایی گوشش بدلیل انفجار نارنجک صوتی در حمله به اشرف آسیب دیده، در تماس با اسکایپ اتاق کامپیوتر کمپ بابر و به خانواده اش می گفت: « من اینجا (زمانی که در اشرف بود) دانشگاه رفته ام ولیاسناس انسان شناسی، ایدئولوژیکی (خطا از چاپ نیست، خودش چنین تلفظ می کرد)، گرفته ام و چند واژه و عبارت بحث های انسان شناسی و... پشت تلفن ردیف می کرد، بدون اینکه جای فعل و فاعل، درست بکار برده باشد و یا جمله مفهوم و یا سروته داشته باشد... واقعاً صحنه بسیار دردناک بود. او می خواست نزد خانواده اش از خود آدم بزرگی ارائه دهد. اما برخلاف محمد رضا ویژه، حسن ماکویی- مکی سواد خواندن و نوشتن ساده را هم نداشت. برادرش در تهران و شهرری پشت اسکایپ با ناراحتی از چنین کلمات و سخنان مهمل و بدون معنا و بی ربط... با تمسخر در ناکی گفت: « این دانشگاه در کدام کشور بوده که شما در آن به اینترنت دسترسی نداشته اید؟ و... و حتی نمی توانسته اید در این ۱۴ سال تماس تلفنی هم بگیری؟. چرا این پرت و پلا ها را می گویند!..» به محمدرضا گفتیم: « به مادران که زن زحمتکشی بوده و عکس و چهره دردمندش را هم که به من نشان دادی همین را حکایت می کند، «حقیقت» را بگویند. چرا تصویر دروغ از خودتان و وضعیتتان ارائه می دهید. با این دروغها بیشتر عذاب می کشند، دروغ شما هیچ کمی به آنها نمی کند. مادران است حقیقت را بگویند تا نگرانی از وضعیت شما در اینجا و کمپ نداشته باشند» اما مکی تا زمانی که من بودم همچنان همین وضعیت را ادامه داد. او که بارها در ترکیه و... با آدمهای نااهل سروکار داشته و به او نارو زده و پولش را برده بودند، اینک پس از ۱۴ سال در سازمان بودن، می گفت: « من دیگر از این به بعد به هیچ کس کمک نمی کنم. اگر یک بچه ۸ ماهه وسط خیابان افتاده باشد، پام را می گذارم رویش و رد می شوم و می روم تا بمیرد!..» واقعیت این است که رجوی و سازمان، اسب و گاو و خر و شتر خود را از روی آنها و ارزشها عبور داده اند! در اینجا (کمپ آلبانی) همه چیز عجیب است. و عجیب تر اینکه، خودم پس از یکسال و نیم پیش که با آنها به آلبانی آمده بودیم، تازه پس از ۱۸ ماه متوجه پس از آمدن به آلبانی از اینترنت متوجه شده ام که اساساً اسم آنها در لیست اعزام سری اول و دوم از لیبرتی به آلبانی در آبان سال ۱۳۹۳ نیامده است! هر دو آنها در گروه ما و در یک هواپیمای ۱۲۰ نفری آمدیم. اینکه چرا اسامی این دو تن در هیچ یک از دو لیست آبان ماه سال ۹۳ نیست، رجوی و سازمان و همچنین نقشی که کمپساریا در این باره داشته است، باید پاسخ بدهند. در حالیکه اینها ۱۴ سال در سازمان بودند!

در لیست اعزام نام دو نفر «محمد رضا ویژه» و «حسن ماکویی- مکی» وجود ندارد. در حالیکه نام تمام افراد این گروه اعزامی از جمله ۱۱- جاوید حق روش و نام من در ردیف ۱۳ - سیامک نادری که در کمپ بابر و هم اتاق بودیم، سازمان وجود دارد:

لیست افراد اعزامی از لیبرتی به آلبانی در ۲۷ آبانماه ۹۳ راذیلامی آورم:

اسامی گروه دوم منتقل شده به تیرانا- آلبانی (آذرماه ۱۳۹۳)

۱	سعید	دلایند	۴۰	زهرة	کامکار	۷۹	آهنگ	مولوی
۲	افراسیاب	داوودی	۴۱	عفت	فتاحی معصوم	۸۰	میما	شفاهی
۳	احمد	اعجازی	۴۲	متین	کرم	۸۱	پروین	شفاهی
۴	علی	فتحی	۴۳	مهتاج	محتاج پور تبریز	۸۲	حسن	عزتی
۵	مهدی	پیروزیان	۴۴	فرشته	پوربخش	۸۳	پهرام	جنت صادقی
۶	حمزه	قادری	۴۵	جوری	افضل نیا	۸۴	سرور	فقهی
۷	قاسم	غمگسار	۴۶	احسان	تارلاتی	۸۵	سوسن	بازرگان
۸	عبدل	قنبری	۴۷	احمد	سراج	۸۶	فریبا	نیک نیا
۹	جواد	گنابادی	۴۸	زهرا	بهریان	۸۷	نادیا	حیدری
۱۰	محمد	حبیبی	۴۹	محمدرضا	احمدی زاده	۸۸	مهری	اریاب
۱۱	جاوید	حق روش	۵۰	عبدالحسین	هادی زاده	۸۹	شمسی	اباخفی
۱۲	حسام	حامدی	۵۱	فرزانه	خصری	۹۰	عاصفه	مهدی زاده
۱۳	سیامک	نادری	۵۲	نصرت	علی مردای	۹۱	متیژه	ناظمی
۱۴	سید محمد	حسینی	۵۳	مصطفی	فروغی	۹۲	خدیجه	برهانی
۱۵	رضا	جدیدیان	۵۴	ماهره	بزرگان	۹۳	شاهین	زنجانی
۱۶	رضا	جلالی	۵۵	نوشین	نامدار	۹۴	نسرین	شعاعی
۱۷	خلیل	پورشفای	۵۶	حبیب	امیر عیسی پور	۹۵	زهرا	افساری
۱۸	محمدهادی	تعالی	۵۷	امیر بهمان	بهداری بزچلویی	۹۶	نوری	روزیان
۱۹	سیدعباس	رونگر	۵۸	فرشته	نبی زاده	۹۷	عفت	هوشنگ چی
۲۰	روزبه	عطایی	۵۹	فرشته	اخلاقی	۹۸	شاهین	رنجبری
۲۱	ثریا	ظاهری	۶۰	سارا	یاقرزاده	۹۹	مهناز	ابوذرین
۲۲	محمد	وجه صالح پور	۶۱	مرضیه	ایمان نژاد	۱۰۰	زهرا	احمدی
۲۳	حسن	مکویی	۶۲	حبیب	قرباب	۱۰۱	رعنا	جان نثار ایران
۲۴	گودرز	فرمانی زاده	۶۳	علی اصغر	بابکان	۱۰۲	شهرزاد	حاجی رضا
۲۵	هما	محمود حکیمی	۶۴	شراره	فریبرز	۱۰۳	مهدیه	مشیری
۲۶	الهام	فردی پور	۶۵	اسماعیل	مهدویه	۱۰۴	الهه	شکوه زاده
۲۷	چلال	شرفی	۶۶	حمید	بزرگ نیا	۱۰۵	مرضیه	رضایی
۲۸	مرتضی	نورعلی	۶۷	سیما	یاقرزاده	۱۰۶	احمد	مسجدیان
۲۹	نسرین	پوشالی	۶۸	مینو	جهان گرد طلوعی	۱۰۷	آرینا	فرشاد
۳۰	فروغ	سیدین	۶۹	معصومه	پیر هادی	۱۰۸	ریاب	ظاهری
۳۱	رامین	احسائی	۷۰	صدیقه	صمدی	۱۰۹	فهیسه	بوغانی
۳۲	ناصر	رجبی	۷۱	مجتبی	اخوان	۱۱۰	مریم	خوشدل
۳۳	کیخسرو	مومن نژاد لیموئی	۷۲	عظیم	ارشادی	۱۱۱	معصومه	کاشانی
۳۴	حاجیه	اژدر زاده	۷۳	حمیده	گلچین	۱۱۲	میما	مسرور نیا
۳۵	غلامرضا	منصوروی	۷۴	یعقوب	دادکار	۱۱۳	طاهره	زکیانی رودسری
۳۶	اسماعیل	عمادی پور	۷۵	ناهدید	طهماسب پور	۱۱۴	طاهر	احمدخان بیچی
۳۷	نسرین	فرهانی	۷۶	طیبه	یادگاریان	۱۱۵	ایرج	علیشاهی
۳۸	نصرتالله	شمس اللهی	۷۷	بخشملی	علیزاده			
۳۹	ابراهیم	کماری زاده	۷۸	ملیحه	امین			

تجربه من و همه این بوده که دست روی هر مسئله ای می گذاری، چنین مواردی در آن وجود دارد! اصلی ترین مشکل در تحقیقات طی این سه سال در آلبانی این بود که در هر موردی تحقیق می کنم، به یک موضوع دیگری برمی خورم که خود این موضوع، صورت مسئله ی جدید برای تحقیقات است. حجم موضوعات آنقدر وسیع است که برغم کارحرفه ای و تمام وقت شبانه روزی، با زهم نمی رسم همه را بصورت کلاسه شده تنظیم و ارائه دهم. این مسئله از توان یک فرد خارج است.

من نمی توانم نمونه های موجود دروغ و دغل را بنویسم، زیرا می بایست ۳دهه دروغ ها روزانه را به تحریر در بیاورم. اگرچه در این کتاب و فصل فصل آن، می توان دروغها را بخوبی حس کرد و دید.

«دور شو از برم ای زاهد و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم» بیبل

۲۰۰ عکس از افرادی که قربانیان فریب و نیرنگ رجوی و کشاندن آنها به اشرف و عراق:

همراه با نکات و توضیحات کوتاه:

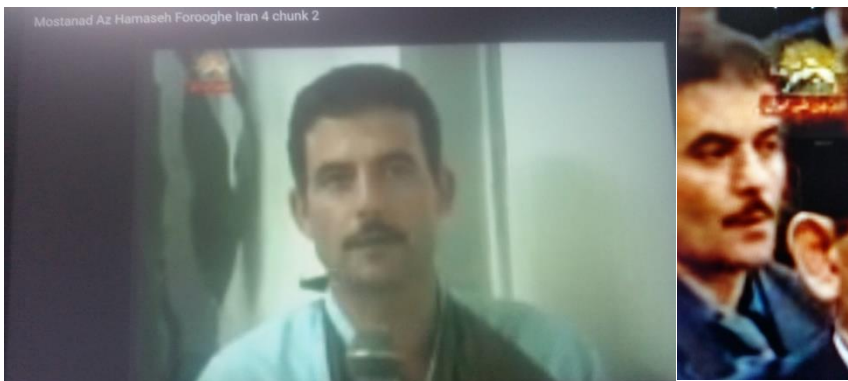


داود قنبری نزدیک به ۳۰ سال در تشکیلات و اکنون نیز در حصار تشکیلات اشرف ۳ بازگشت ناپذیر قرار دارد.

غ- غ در مهرماه سال ۹۴ از سازمان جدا شد و خود از زندانیان سیاسی رژیم خمینی، و زندانی سال ۷۳ پروژه رفع ابهام هم بود. او می گفت: « داود قنبری» در رده تشکیلاتی ام قدیم» که سالها در مقر ما بود سازمان او را با همین شیوه قاچاق انسان از اروپا به عراق و اشرف کشانده است. داود به من می گفت: « برای کسب پناهندگی به اروپا رفته بودم. سازمان مراجعه کرد و گفت ما کمکت می کنیم برای اینکه به تو پناهندگی سیاسی بدهند اما برای چنین کاری باید دوسه ماه بروی عراق. تا ما بتوانیم برای تو یک سابقه و کیس سیاسی درست کنیم.» داود می گفت: « من حتی هوادار هم نبودم و سازمان را هم نمی شناختم. با اینحال پذیرفتم برای پذیرش پناهندگی دوسه ماه به عراق بروم. اما این دوسه ماه، سه بیش از بیست سال طول کشید. در ماههای اول من هنوز فکرمی کردم که سازمان دارد من را آزمایش می کند که آیا هوادار شده ام یا نه؟! و در این فکر بودم که یک روزی می رسد که می گویند پناهندگی ات حل شده و می توانی بروی!، و آزمایش من تمام می شود!». همین دوسه ماه، الان رسیده به اینجا که در لیبرتی است.»

یک ربع قرن داود قنبری را با شیوه عملیات جاری و نشست جمعی، و تهدید شمشیر داموکلس (زندانی ابو غریب) و سپس اشرف در محاصره و لیبرتی و اعزام قطره چکانی، نگه داشته اند! وقتی داستان داود را شنیدم، دلم خیلی برای او سوخت! زیرا همیشه برایم سوال بود که او چرا تا این حد بلحاظ شخصیتی بی تفاوت، خنثی و پاسیواست. کاش سازمان هزاران بار عاشقانش و هم نسلان من را در اشرف شکنجه می کرد، اما با مردم عادی چنین کاری نمی کرد! ما برای چنین اعمال نامشروعی به سازمان نیامده بودیم! چنین کار نامشروعی، نابودمان می کرد، توی سر ما می خورد که با عشق و آرمانگرایی و پذیرش دستگیری و شکنجه شهادت به سازمان پیوسته بودیم. اینک در کنار ما کسانی هستند که سازمان با فریب و نیرنگ آنها رابه تشکیلات آورده، و در تله زوج رهبری گیر افتاده بودند. تبعات بعدی چنین اپورتونیسمی را هم در مناسبات سازمان باید ما بپردازیم و پرداختیم.

غ- گ یک زندانی سیاسی دیگر خمینی، سال ۹۵ از سازمان جدا شده و در مهرماه ۹۶ می گفت: « داود قنبری هم سال ۷۳ در پروژه رفع ابهام زندانی بود هر بلایی سر او آورده اند. یکبار سه ماه تحت برخورد بود و در نشست ها به او تهاجم می کردند. سازمان پاسپورت او را به کس دیگری داده بود تا از اشرف خارج شود و داود دیگر پاسی نداشت.» این هم یک نوع دیگر از موارد رفع ابهام سال ۷۳ است؟! گویی داود قنبری باید برای سازمان رفع ابهام کند که در سازمان ماندگار خواهد شد یا نه؟!، و دیگر سخنی از قاچاق انسان و پاسپورت و ... بمیان نیآورد!



فرهاد کرمی ۲۸ سال در سازمان بود و در تهاجم دولت مالکی به اشرف زخمی و در سال ۹۵ در آلبانی از سازمان جدا شد.



خداداد عزیزی (سیروس) سال ۹۵ در آلبانی از سازمان جدا شد. پس از جدایی سازمان حتی پول و طلاهایی که با خود به اشرف آورده بود را به او نداد (این مسائل را سیروس برای من تعریف کرد).

دو هفته قبل از جدا شدن از سازمان او بهمران قدرت حیدری، یکی از مسئولین سازمان و فرمانده مقری یکی از شکنجه گران سال ۷۳ در پروژه رفیع ابهام، هردو روزیکبار از پایگاه مفید بیرون می آمدند، تا برای سیروس در گردش خیابانی خرید کند و بدینوسیله از سازمان جدا نشود. میدانستم که سیروس همین روزها جدا خواهد شد (خانه من هم در ۱۵۰ متری پایگاه سازمان بود). دو هفته بعد سیروس جدا شد. حقیقت آنکه قدرت الله حیدری در سال ۶۰ با هم در یک تیم بودیم و نام مستعار او در آن زمان حجت بود. سازمان همیشه از روز اولی که به اشرف آمدم می گفت: « تو چرا به اندازه سطح خودت مسئولیت بر نمی داری؟. زیرا همدوره های من در سال ۶۰ همچون قدرت الله حیدری و حسین شادلو (فیروز) و... اکنون از مسئولین سازمان بودند، و عجیب تر آنکه محمد رضا حکیمی (عسگر) که او هم در سلولهای انفرادی گورهدشت بود راهم مثال می زدند که فرمانده یگان بود و بعد ها به فرمانده مقر ارتقا یافت. حقیقت آنکه عسگر در سیستم سرکوب تشکیلات مجاهدین حل شده بود. وقتی صحبت از دگر دسی می کنم، برایم درد آور است، حتی (قدرت الله حیدری) که در سال ۶۰ در خیابان ۱۶ متری امیری قرار گذاشته بودیم، و کبریت را از جیب اش بیرون انداخت تا بدینوسیله بتواند پشت سر خود را چک کند که تحت تعقیب هستیم یا نه!، من به او گفتم: اینکارها لو رفته است، و بیشتر جلب توجه می کند، دوماه قبل اینکار امکانپذیر بود، اما پس از آن نه، بیا برویم آن سمت خیابان و در این حین پشت سرمان را هم چک کن. حالا من از سازمان جدا شده ام و حجت بدنبال فریب دوباره سیروس است که با قاچاق انسان به سازمان کشانده شده است تا از سازمان جدا نشود.



شاهرخ امیری ۱۷ سال پیش از ژاپن برای دیدار با برادرش به اشرف کشانده شد.



این عکس ها در سال ۹۵ در کنار پایگاه مفید در آلبانی از شاهروخ امیری گرفته ام. بمدت ۸ سال با او در یک مرکز و مقر بودیم و باهم رابطه داشتیم. او مرادید خوشحال و شوکه شده بود که من در کنار پایگاه سازمان چکار می کنم. و من به زبان ترکی با او حال و احوال کرده... و گفتیم: «سرت را بینداز پایین، و به مسیرت ادامه بده، انگار من رانیدی.» این عکس همان لحظه ایی است که با شاهروخ صحبت می کردم. عکس را از فیلمی که در حین حرکت می گرفتم استخراج کرده ام.



خلیل بزرگمهر به همراه برادرش جلیل بزرگمهر و خواهرش طویبا بزرگمهر

طویبی بزرگمهر



سهیل ختار خودکشی کرد. بالاترین آمار خودکشی ها در میان اعضای بود که با قاچاق انسان به عراق و اشرف کشانده بودند.



عکس تعدادی از افراد قاچاق شده ایی که پس از سرنگونی صدام به ایران رفتند و از رژیم امان نامه گرفتند؟. افتضاح قاچاق انسان ننگ یک گروه سیاسی بود، بویژه اینکه مدعی رهبری عقیدتی و انقلاب ایدئولوژیک و دارای پایگاه وسیع اجتماعی است؟. رجوی ناچارگشت برای اثبات پایگاه اجتماعی به صدام و حبوش، به قاچاق انسان روی بیاورد، تا بتواند منابع مالی اش را استمرار داده و بیشتر طلب کند.



شکریه از اردوگاه رمادیه عراق بدلیل فقر و ناداری در زیر سن قانونی به سازمان کشانده شد.

۱۴- فرمان شغابین

فرمان شغابین از رمادیه آمده بود. در سال ۷۷ خودش را در سالن ورزش به آتش کشید. دو خواهرش بنامهای شکریه ۱۳ساله و صبریه ۱۶ساله در سنین پایین از شدت فقر خانواده از رمادیه عراق به سازمان آمده بودند. فرمان آنقدر تحت فشار و آزار و اذیت تشکیلاتی بود که به آخر خط رسیده در آخرین دیگی (نشست جمعی بر علیه سوژه) که مهری علیقلی به فرمان گفت: فرمان، الان آمدی برای ما شاخ شدی، مگر کی هستی!، یادت هست پدرت برای سیر کردن شکم شما در رمادیه خواهرانتان را می فروخت الان آمدی برای ما شاخ شدی وزیر بار نمی ری؟! بعد از زخم های همین نشست کشنده، فرمان به بیرون رفت و نفت و عشتار را روی سرش ریخت و به سالن برگشت و فنک را به خودش کشید. دیگر هیچ کس نمی توانست در سالن او را خاموش کند.



مالک بیت مشعل در اشرف نفر جلو مالک بیت مشعل



احسان بیدی



بهمن اعظمی زندانی سال ۷۳ پروژه رفیع ابهام- در سال ۹۶ در آلبانی از پایگاه مجاهدین فرار کرد.



منوچهر

علی اصغر غضنفری تیم عملیاتی کشتن لاجوردی

علی اصغر غضنفری پور فرمانده عملیات برای کشتن لاجوردی. علی اصغر در تابستان ۱۳۷۶ به مرکز ۵ آمد، و در دوران آموزش تکاوری نیز با هم همدوره بودیم. او را کمتر از یکسال بعد برای عملیات به تهران فرستادند. از علی اصغر عکسی در دست ندارم، و سازمان هم نامی از او نمی برد. علی اصغر ۲۰ سال داشت، کوچک و ریزه میزه، تنها چیزی که میدانست، رقص و ترانه های آغاسی بود! در دوران تکاوری، وقتی قرار شد از بالای دکل بلند ۱۰-۲۰ متری با حلقه طناب با پایین سقوط کند... خیلی می ترسید تقریباً نیم ساعت طول کشید تا مصطفی مراد خانی مربی تکاوری او را راضی کند ترسش بریزد، و سه بار تا نزدیکی طناب رفت و دوباره برگشت و حتی یکبار روی دکل نشست، سرش را از روی شدت هراس روی زانوهای گذاشت... مصطفی مراد خانی مربی تکاوری با او همانجا صحبت می کرد... در حالیکه دیگران در عرض چند ثانیه حلقه رامی گرفتند و از طناب شیب دار که به روی زمین نصب شده بود به پایین سقوط می کردند. حتی در دوره تکاوری خواهران (زنان) نیز بلا استثنا همه چنین تمرینی داشتند. افرادی مثل علی اصغر غضنفری پور طعمه هایی خوبی بودند که سازمان عملیاتش را در تهران و بعنوان « ستاد داخله »؟ پیش می برد. زیرا در صورت دستگیری، هیچ رد و نشانی از اینکه عضو مجاهدین باشند در دسترس نبود.





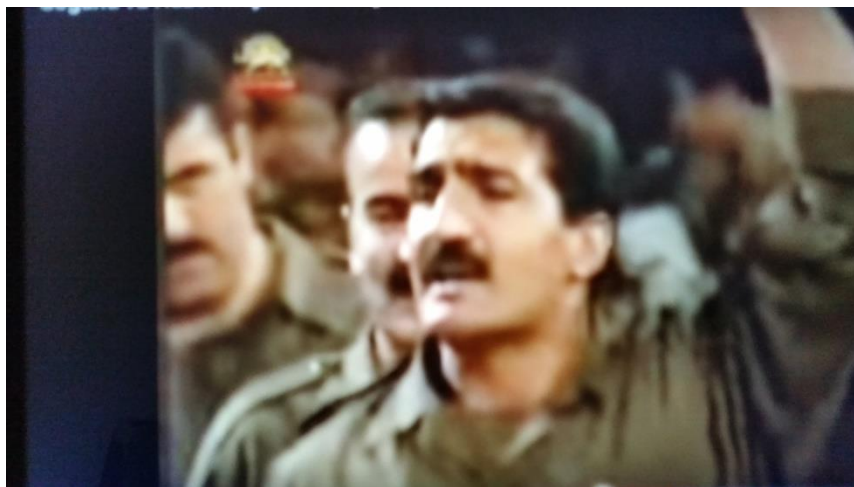
قباد خضری نوجوان زیر ۱۸ سال روستایی و آدم ساده ایی بود. در کرمانشاه در عملیاتی کشته شد. سا زمان پس از کشته شدن او را مجاهد شهید نامید.



شهریار فیضی (نام مستعار) شهریار فیضی در گوهردشت سال ۶۱ در سالن ۱۰ درسول کناری من بود- سازمان برای اینکه بتواند چنین افرادی را حفظ کند نام شهدای سازمان را بر آنها می گذاشت تا با این نام، آنها را بفریید و در سازمان بمانند. و نام شهریار فیضی یکی از سریداران سال ۶۷ برای توجیه و مخفی نگاه داشتن عمل کثیف قاچاق انسان توسط مسعود و مریم رجوی صورت می گرفت.)



سعید فیروزی سال ۱۳۸۰ ایران را به مقصد ترکیه ترک کرد، به امید اینکه بدنبال زندگی بهتر، نا غافل در دام افتاد و سه سال در تشکیلات رجوی بود.



در این عکس هر سه نفر پشت سر هم با قاچاق انسان آمده اند. نفر اول ونفردوم شهردوم بهادری وبعد امیراصلان



نفرسنت چپ(اسمش را نمی دانم)



شهرام دشتی

روناک دشتی



حمید جعفری (شریف دانش) بدلیل دزدی طلا و جواهر که قبلا هم سابقه زندان رفتن در رژیم جمهوری اسلامی را داشت. مجبور به ترک ایران می شود و در ترکیه به دام سازمان می افتد در اشرف طلا جواهرات و ۸۰۰۰۰ دلار پول او را می گیرند وی در تابستان ۹۵ در آلبانی از سازمان جدا می شود و پول و طلا جواهراتش را می خواهد. در جواب می گویند: «کدام طلا و جواهرات و پول؟». شاه دزد قدرت پولش را بالا کشید.



هردونفر با قاچاق انسان به اشرف کشته شده اند



یوسف تلاوتی در هر دو عکس سمت چپ



یوسف تلاوتی سمت چپ در کنار زهره اخیانی مسنول اول سازمان زهره اخیانی- کما کان در آلبانی در اشرف ۳ بازگشت ناپذیر بصری برد.



هادی ثانی خانی (رضوان)



صمد خاوری در سوگند تریبرابر رجوی سال ۱۳۸۹

سمت راست صمد خاوری نشست رجوی



شهرود ونقر سوم ازراست

شهرود شهرود بهادری



سلطان مجدم سال ۹۵ درآلبانی ازسازمان جدا شد و بیش ازیکریع قرن درتشکیلات سازمان بود. عکس وی درلیبرتی گرفته شده است.

سلطان مجدم (خودش قاچاقچی سازمان بود و خود نیزطعمه سازمان شد. سازمان پاسپورد اورا ازبین برد تا نتواند ازآن استفاده کند. به همین دلیل او اکنون نمی تواند به نزدخانواده اش که دردوبی ساکن هستند، برود؛ چون مدرک قانونی ندارد.) سلطان مجدم ۲۸ سال درتشکیلات سازمان مجاهدین بود. او همواره راننده تانکر سبتیک (فاضلاب) بود.



غلام مصطفی استادی درسال ۱۳۹۶ درآلبانی ازسازمان جدا شد غلامرضا درجشن افتتاحیه هفته فرخنده سیمرغ؟ درلیبرتی (سیمرغی که به قاچاق انسان دست می زند، ندیده بودیم. ما درسازمان مجاهدین با پدیده هایی آشنا شده ایم که خاص الخاص این زوج رهبری عقیدتی است)



غلام مصطفی استادی پس از جدایی از سازمان



فریدون ابراهیمی در اعتصاب غذای ۹۰ روزه در سال ۹۲ در لیبرتی

فریدون ابراهیمی و سوگند مجاهد بودن



پشت میکروفون و صحبت با رجوی



فریدون ابراهیمی پشت مسلسل بی کی سی درسنگر حفاظتی خارج از اشرف



دوست سرفراز (بلوچ است) درسال ۹۵ درآلبانی از سازمان جدا شد.



پس از جدا شدن درآلبانی

عکس مراسم سوگند نزد رجوی در اشرف

رفیق دهقان (بلوچ است) درسال ۹۶ از سازمان جدا شد.



حسن ماکونی (مکی) - رفیق دهقان نفر سوم بلوچ



علیرضا امیری بهنگام سوگند خوردن ودر تماس رجوی با اشرف در سال ۸۹



علیرضا امیری سمت راس و نفر پشت سر او سمت راست



صمد خاوری بهنگام سوگند خوردن و در تماس رجوی با اشرف در سال



میثم پناهی بهنگام سوگند خوردن و در تماس رجوی با اشرف در سال

میثم پناهی زخمی شده در ۶-۷ مرداد ۸۸



بهزاد





موسی جابری فرد (اشکان)



سمت چپ شاهرخ امیری



اسم اورا نمی دانم



شهروز بهادری و امیر اصلان نفر پشت سر

Sogand va Hazer Mojahedin - September 2010 (6)



شهر و زبهداری



تشیع 1 شهید مجاهد خلق در اشرف 19

سخنران مسعود رجوی با اشرفیان - 30 اردیبهشت

امیر اصلان – عکس دوم امیر اصلان در کنار اسماعیل جوراب باف معاون ستاد داخل و محمد حیاتی با ۴۰ سال سابقه تشکیلاتی و عضویت در زمان شاه و عضو شورا ملی مقاومت در سال ۱۳۹۵ از سازمان جدا شد.



Sogand va Hazer Mojahedin - September 2010 (3)

Sogand va Hazer Mojahedin - September 2010 (3)



سخنرانی آقای مسعود رجوی به مناسبت سالگرد 30 خرداد روز شهدا و زندانیان سیاسی 5

محمدرضا ویژه در سخنرانی رجوی بمناسبت روز شهدا و زندانیان سیاسی . اما بسیاری از همین افرادی که با فریب وعده به اشرف کشته شده بودند، بدلیل پی بردن به فریب آنها در از ماندن در اشرف خودداری کرده و زندانی می شدند. کلیپ بر روی یوتیوپ موجود است.



اسفندیار تلاوتی (امین)



اسفندیار تلاوتی (امین) نپردست زیر چانه- نفر جلو سمت چپ نیز با قاچاق انسان به سازمان پیوسته اند



بهباد

بهباد نفروسط موی مشکی و عینک قهوه ایی



مهدی سلیمانی (هومن) سمت چپ

مهدی سلیمانی (هومن) وسط عباس داوری ومهدی براعی

Sogand va Hazer Mojahedin - September 2010 (4)



مستود رجوی - بشارت قطر رهایی مردم ایران - 16/ 1/17



شهرام بهداری

شهرام بهداری و فریدون ابراهیمی



شهرام بهداری از راست نفر اول با برادرش شهرود اجازه دیدار باهم را نداشتند. با قاچاق انسان به عراق آمده اند سرود «رایت شرف» رامی خوانند. این رایت پستی رجوی است. سروده زندانی را می خوانند، اما خودشان در زندان اشرف ولیبرتی هم حق دیدار برادرش شهرود را ندارد.



سعید ناصری در مرکز ویگان ما بود. در زیر سن قانونی با ارتش پیوست. و در مرکز ۱۰ همراه با ما بود.



امید- در مرکز و مقر ما بود



علمدار شایگان



از راست موسی جابری فرد (اشکان) و مهدی سلیمانی (هومن) در آلبانی



عبدالرحیم نظری



علمدار شایگان نفروسط



علیرضا مؤذن تبریزی



محمود آسمان پناه



جواد اسدی



محمود اکبری اقدم



مجید روحی



از چپ علی قزل قارشى- صادق خاوری- محمد کریم گل شیر میری (حامد)



محسن عباسلو



محمد اکبرین

جلیل ابو غبیش





مکی رفیعی درانجمن نجات

مکی رفیعی



انور ساسانی



جلال فیضیان (فریدون)



مهرداد امیری و جلال فیضیان (فریدون)



بایرامعلی محمدی اشرف ۶ مرداد ۸۸



بایرامعلی محمدی درانجمن نجات



بایرامعلی سمت راست در اشرف ۶ مرداد ۱۳۸۸



ازراست فریدون ابراهیمی و بایرامعلی محمدی درانجمن نجات



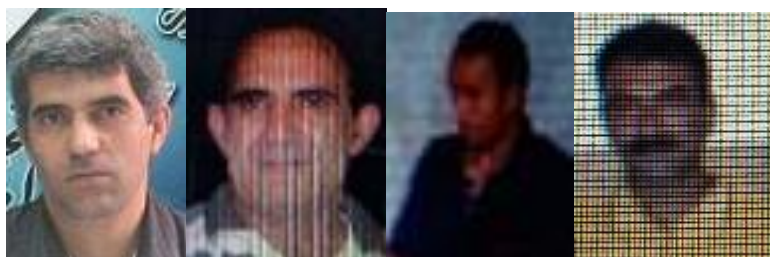
بایرام علی محمدی



علی احمدی



علیرضا امیری



هادی نگرایی افشین فلاح قره تپه حمید سیاه منصوری منصور عساری





اکثر این افراد با قاچاق انسان به اشرف کشانده شده بودند و پس از سرنگونی صدام به ایران رفتند.



حسن آتش افروز



محمد یوسف چاری زهی (نام سازمانی عبدالله)



عيسى بلوچي حميد كاظم پور افشين جعفرزاده حسن ريگي معروف به ستار



محمد رضا شمسي فرهاد پورمشكي حسن اخلاقي احمد صبوحی



مسعود جهانبخش احسان دهيارى عبدالمهدى بامرى عبدالجليل آغال مهرا ن رستگارف



ابراهيم ماجلانى حميد كاظم پور عيسى بلوچي ملابخش حسين زهى بىر قنواى



حسين افشار انوشيروان ريحى سيد طه حسين افشين جعفرزاده رضا الماسى زاده



مسعود احمدى اسدالله اميرى ناصر يوسفى اكبر محمديان غلامرضا گوهرى



سرمدت محسنی حبیب الله رضاپور احمد عربی عباس جعفری

(عباس جعفری در مرکز ما بود و با دوستش بنام محمد با هم بودند. عکسی از دوست او ندارم. محمد خود نیز قاچاقچی بود که طعمه رجوی شد.)



محمد اکرم ابرکار مهرداد شیر محمدی عبدالرحیم نظری عادل خلخالی محسن مالیا



محسن ابوفاضلی امیر بلوچی احمد صبوحی محمد عراقی محمدرضا پورشعبانی



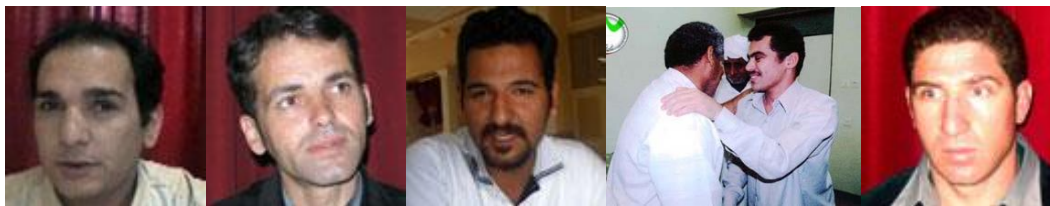
تیمور اسماعیلی مهدی جواهریان محمدرضا فعال اسماعیل طالبی پوریا قوامی



اسدالله امیری نصرت الله محمدی جمشید سرایی ناصر یوسفی محمد نعیم ملازهی



سید شجاع سید لطیفی محمد رئیسی حبیب الله رضاپور محسن صحافی مسعود احمدی



علی براتلو حمید رضا چمنی علیرضا اسپندار فرد جمیل عبدالله زاده روح الله آسیال
 (روح الله آسیال باتا م مستعار حسام - در مرکز ما بود مرکز ششم- پس از سرنگونی صدام او برای مریم رجوی هم شعر گفت. و مسئولین سازمان مدعی شدند: ببینید چطور انقلاب کرده که بکروزه برای خواهر مریم شعر گفته است...؛ شعر را در برنامه جمعی مرکز ما اجرا کرد. مسئول وی فرسید ربیعی بود که در موشک باران ۷ آبان ۹۴ کشته شد.)



هرسه تن با قاچاق انسان به اشرف کشته شده اند از چپ علی قزل قارش- صمد خاوری (در مرکز ما بود) و سپس به هتل مهاجر رفته و از آنجا به ایران و انجمن نجات رفتند.

عکس صمد خاوری در تهاجم مزدوران دولت مالکی به اشرف که در مریمک تحت فرماندهی فرزانه میدانشاهی بود :



صمد خاوری در کنار محسن نیکنامی (کمال) فرمانده مقروا کشته شدگان حمله به اشرف شهریور. صمد در کنار بهمن کامیاب شریف ۸۸ سال



علی قزل قارش فرهاد پورمشکی حسام شکری سبزواری



اسفندیار پناهی- عاشق دختر عمویش بوده و به همین وسیله او را به عراق و اشرف کشانده اند و بعد ها فهمیدم اسم آن جایی که می خواهم برود به اصطلاح سازمان مجاهدین خلق هست پس از ۱۱ ماه که اجازه دیدار با دختردایی اش را ندادند. نادر رفیعی نژد دبیر قبلی شورای ملی مقاومت و وکیل وزندانی سیاسی زمان شاه، و یک از کثیف ترین بازجوهای سازمان، او را ۴۳ روز زندانی کرده و سپس به نشست دیگ برده و تمام جمع حاضر ضمن تهمت و افترا به او فحاشی های رکیک... پدر و مادر کردند. تیره بخت ترین افرادی که در تشکیلات مافیایی و مخوب سازمان وجود دارند، کسانی هستند که با شیوه قاچاق انسان به دام سازمان و رجوی افتاده اند. یکی از هولناکترین داستانهها، خواندن و شنیدن زندگی این فراد در اینترنت و آلبانی بود. جنایتی که هنوز سر آن باز نشده است.



محمود سپاهی سال ۱۳۷۹ به قصد رفتن به امریکا از کشور امارات توسط سازمان به عراق کشانده شده و تا ۱۳۸۸ در سازمان بود.



نصیر نصیری زندانی سیاسی رژیم خمینی و شاعر. نصیر نصیری را سازمان به لب مرز ایران و عراق برده و رها کردند.



حمیدرضا سلمانی متولد ۱۳۵۸ از استان خوزستان در سال ۱۳۷۹ از طریق ترکیه به عراق منتقل شد.



محمود عوده زاده (اهوازی و درالعماره قرارگاه همایون درمرکز ما بود)



بیش از ۹۰ درصد این افراد با فریب به اشرف قاچاق شده اند. پس از سرنگونی صدام این جدا شدگان، درکمپ تیف تحت کنترل امریکا بسر می بردند، لیست قاچاق انسان در دست مسئولین امر درکمپ تیف ودولت امریکا وکمیساریا موجود است.

از ۸۰۰ تن افرادی که پس از سرنگونی صدام از سازمان مجاهدین جدا شده و به کمپ تیف تحت کنترل نیروهای امریکای درکنار ضلع شرق قرارگاه اشرف رفتند بیشتر آنها بوسیله قاچاق انسان به عراق و اشرف کشانده شده بودند.

درمیان آنان افرادی بودند که تابعیت دولت پاکستان را داشتند و فارسی نمی دانستند. این افراد با کمک سفیر پاکستان، درکمپ تیف شناسایی و به کشور خود اعزام شدند.



رحیم معروف به رحیم بلغار. اورا از بلغارستان فریب داده و به اشرف کشانده اند.



عزیز بلوچ را از قاچاقچیان خریداری کرده بودند.



علی ترک از ترکیه



بلوچ از آن ۱۱ نفری که دزدیده شدند



علی کاظمی از ترکیه



سیاوش بیابانی از ترکیه



پژمان – پژمان با خانم فائزه زاهد زندانی رفع ابهام سال ۷۳، که از اشرف به تیف فرار کرد، ازدواج کرده است.



صادق ازربیل



با فریب از ترکیه



عبدل از ترکیه توسط علی آنکارا به شرف قاچاق شد. (علی آنکارا صلی ترین سریل سازمان در ترکیه بود و اکثر نفرات توسط او به تورمی افتادند.



از بلزیک فریب داده شده وزن و بچه داشت



امید در مرکز ما بود- مرکز ششم



اهل لرستان- مشکل روانی داشت و در کمپ تیف هم نفت ریخت تا خودش را آتش بزند.



عباس اهل جنوب در مرکز ما بود و در سیمای آزادی رقص شمشیر عربی او پخش شد.



از ترکیه فریب دادند



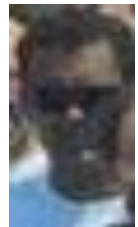
اهل شیراز و داری زن و فرزند



حسین بلوچانی



از ترکیه با فریب به سازمان کشانده شد و سپس از کمپ تیف به ایران رفت.



بهزاد اهل بلوچستان- اکنون در سوئیس است.



فرشید یا فرشاد دقیق یادم نیست.



فرشاد ایتالیا بوده و اقامت نمی دهند و برای ۳-۴ ماه میارن اشرف با فریب کیس پناهندگی



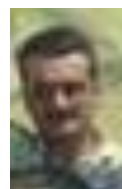
محسن عبدالخانی



شهرام ازترکیه فریب داده شده بود.



دوست شهرام که ترک زبان است.



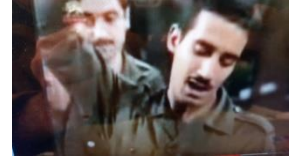
عادل خیری-سازمان درتیف هم به اوپول داده وامضا گرفته وبه همین خاطر می ترسند حرف بزنند.



بی جان رحیمی اهل سیستان وبلوچستان



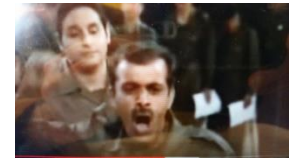
موسی دامنی



سید محمد هاشمی



غلام مصطفی استادی



مراد بلوچ

رفیق دهقان (نامش را نمی دانم)- در سال ۹۵ در آلبانی از سازمان جدا شد.



رسول بخش بلوچی



رضا مرادی

این لیست همواره در دست تکمیل خواهد بود. اسامی و عکسها سندهایی هستند که می توان به آنها استناد کرد. حقیقت آن است که با توجه به هراس وحشتی که در جهت دادن اطلاعات قاچاق انسان و یا سایر موارد... وجود دارد، و عدم دسترسی به چنین افرادی، چنین تحقیقاتی نمی تواند در توان یک فرد و متکی به او باشد. برغم تحقیقات این سه سال ونیم، و صرف وقت بصورت حرفه ایی(تمام وقت) که درباره حجم وسیعی از فساد

و موضوعات مختلفی صورت گرفته است. امکانی برای یک گزارش یکباره از لیست کامل قاچاق انسان و... وجود ندارد. کاش می توانستم با یک فرد دیگری یک تیم تشکیل میدادیم و یا یک ستادی برای پیشبرد چنین تحقیقاتی، که طبعاً نتیجه بسیار فراتر از این بود. اما همین میزان نیز، به اندازه کافی گویای فساد و دگر دیسی مدعی رهبر و رئیس جمهور مقاومت؟ است.

به طبع جدشدگان از سازمان مجاهدین حق دارند بدنبال زندگی خود بروند. این حق طبیعی آنهاست، بویژه اینکه سالیان دراز ایزوله از جهان و خانواده و تلختر از آن تحت یک تشکیلات بغایت توتالیتر مخوف ایدئولوژیک و در حصار شبانه روز قرار داشته که امکان صحبت با کنار دستی خود را نیز نداشتند و متهم به ایجاد شعبه سپاه پاسداران و یا وزارت اطلاعات در تشکیلات شده و قوانین بعدی آن « هر محفلی ناشی از مسائل جنسی است، غیر ممکن است که دونفر با هم رابطه محفلی داشته باشند، اما رابطه جنسی با هم در این محفل نباشد» رجوی همه مسائل را چنین تئوریزه و سپس تبدیل به قوانین تشکیلاتی می کرد.»

از طرفی مردم و افکار عمومی و روشنفکران نیازمند اطلاعات و حقایق هستند، تا بتوانند شناخت پیدا کرده و همان بلایی که سال ۵۷ با آمدن خمینی طالع نحس مردم گشت، یکبار دیگر تکرار نگردد. به همین جهت جدا شدگان چنین مسئله ای نیز پیش روی خود دارند. ما نمی توانیم نسبت به مسائل مردم و میهنمان بی تفاوت بوده، و حقایق را بازگو نکنیم. خیانت حزب توده و سکوت اعضای آن یکبار ضربه خودش را در سال ۱۳۳۲ به مردم و میهن نشان داد. چنین سکوتی در آینده پژواک خواهد داشت. جدشدگان از سازمان مجاهدین مابین مردم و مبارزه آنها بر علیه رژیم پلید آخوندی و ترس و هراس از رجوی و پوشاندن این فساد و خیانت، باید انتخاب کرده و به هر میزان که می تواند باید حقایق را بازگو کنند.

آخرین اطلاعات از آلبانی و سازمان جدا شدگان

در ایام اخیر جدشدگان جدیدی که به هتل تحت نظارت کمیساریا رفته اند. فردای جدا شدن اعضا، مسئولین سازمان به هتل جدا شدگان جدید مراجعه کرده (به کسانی که آنها را خائن و زالو می نامند) و به آنها می گویند: « شما بچه های خود ما هستید!، بیایید از سازمان پول بگیرید. جدشدگان می گویند: « ما از کمیساریا پول می گیریم و همین برای ما کافی است» مسئولین می گویند: « باشه از کمیساریا بگیرد، اما ما هم به شما پول میدیم تا وقتی از هتل خراج شدید راحتتر زندگی کنی، هم از کمیساریا بگیرد و هم بیایید ماهی ۳۵۰ یورو از ما بگیرد، اما با ما باشید!، و درباره مسائل سازمان حرفی نزنید» بین دوستان جدا شدگان). این تمام آن وحشت و هراسی است که رهبر و رئیس جمهور برگزیده او از درز اطلاعات دارند. وحشت رجوی از جدا شدگان است. همچنانکه پیش از این نیز به افراد دیگری که از کمیساریا پول می گرفتند، و با سازمان قطع رابطه کرده بودند و دیگر هیچ تماسی با آنها نداشتند، چنین پیشهادی داده شده است. آنچه در اشرف و لیبرتی و آلبانی گذشت و می گذرد شیشه عمر رجوی منوط به این اطلاعات و حقایق است.

سایت حقیقت ماتا- ۱۸ تیر ۹۷- سیامک نادری